

بازی روایت‌زدگان در زمین سایه‌ها

فهم جامعه‌شناسانه از اغتشاشات
معطوف به حجاب اختیاری

نوشتاری از
دکتر مهدی جمشیدی







**عنوان اثر: بازی روایت‌زدگان در زمین سایه‌ها
(فهم جامعه‌شناسانه از
اغتشاشات معطوف به حجاب اختیاری)**

نویسنده: دکتر مهدی جمشیدی

تهیه شده در واحد تولید محتوای معاونت سیاست‌ورزی

سازمان بسیج دانشجویی

طراحی جلد و صفحه‌آرایی: مهدی شاهوردی

قیمت: ۳۰,۰۰۰ تومان

چاپ: شرکت پیام‌آوران نشر روز

نشانی: تهران، خیابان طالقانی، تقاطع خیابان طالقانی


و خیابان مفتح، مجتمع فرهنگی ۱۳ آبان، سازمان

بسیج دانشجویی



بازی روایت‌زدگان در زمین سایه‌ها

(فهم جامعه‌شناسانه از
اغتشاشات معطوف
به حجاب اختیاری)



نوشتاری از
دکتر مهدی جمشیدی



- یادداشت اول**
۷ مواجهه با «شورش بر ضدّ پاک دامنی»؟
- یادداشت دوم**
۱۱ امام خمینی و حجاب
- یادداشت سوم**
۲۱ یک اتفاق ناخوشایند از دریچهٔ امنیت اخلاقی:
گذار به سوی غلبهٔ سازوکار فرهنگی
- یادداشت چهارم**
۲۵ گمانه زنی دربارهٔ «واقعیت بی صدا»
- یادداشت پنجم**
۲۹ «حذف عامدانه» یا «اشاره در لفافه»؟
- یادداشت ششم**
۳۳ این یک «جنبش» نیست

- یادداشت هفتم
 ۳۷ هزینہ‌های گزافِ «فقرروایت»
 بی‌زبانی نیروی انتظامی
- یادداشت هشتم
 ۴۱ آینده‌آغتشاش در آینه‌جنگ روایت‌ها
- یادداشت نهم
 ۴۵ چهار نکته‌تحلیلی رهبر انقلاب درباره‌آغتشاشات
- یادداشت دهم
 ۴۹ خُرده‌برداشت‌هایی از موضع رهبر انقلاب
- یادداشت یازدهم
 ۵۳ حمله به رهبر انقلاب
- یادداشت دوازدهم
 ۵۷ تمایز میان «ضعف حجاب» و «کشف حجاب»
 حاشیه‌ای بر موضع‌گیری اخیر رهبر انقلاب



این مجموعه، دربرگیرندهٔ سلسله یادداشت‌هایی است که مهدی جمشیدی در طول فتنهٔ اخیر، به صورت خودجودش و در راستای جهاد تبیین نگاشته است؛ بی‌آن‌که هیچ سفارش و درخواستی در میان باشد. او به عنوان نویسنده و پژوهشگر فرهنگی در جبههٔ انقلاب، تنها با تکیه بر تعهد ایمانی و وجدان انقلابی خویش، کوشیده است که در متن فتنه و معطوف به آن، روشنگری کند و از دریچهٔ علوم اجتماعی اسلامی، زوایا و اضلاعی از آن را به مخاطبان خویش بنمایاند. با مطالعهٔ این تحلیل‌های جامعه‌شناختی، مسألهٔ حجاب اختیاری و الزامی و اغتشاش‌های معطوف به آن در چهارچوب سنت فکری اسلامی و منطق نظری انقلابی، بازشناخته خواهند شد. این مجموعه با کسب اجازه از وی، بازنشر داده می‌شود.



یادداشت اول

مواجهه با

«شورش بر ضد پاک دامنی»؟

راهکارها:

۱- در اغتشاش اخیر، لایه‌های برون اجتماعی عبارتند از لایه تمدنی (دولت‌های غربی) و لایه سیاسی (نیروها و گروه‌های ضد نظام) و لایه‌های درون اجتماعی نیز چنین است: خواص اغواگر زمینه‌ساز (نیروهای فکری و رسانه‌ای جریان اصلاحات و اعتدال)، طبقه معتقد به سبک زندگی غربی (مخالفان فرهنگی نظام) و هیجان‌زدگان‌یتوده‌ای (جوانان جوّزده متاثر از کج‌روایت)..

۲- در این ماجرا، ما ناچار شدیم برای "کوتاه‌مدت" از "کشف حجاب"، عقب‌نشینی تاکتیکی و موقتی و مصلحتی کنیم؛ چنان‌که متأسفانه اکنون به راحتی کشف حجاب می‌شود ولی امکان برخورد از دست رفته است، اما از آن سو، توانستیم یک "کوچ بزرگ به شبکه‌های اجتماعی ایرانی" ایجاد کنیم.

۳- باید چندی دیگر، با کشف حجاب "برخورد انقلابی و عالمانه" کنیم و هرگز حجاب اختیاری و آزادی کشف حجاب را نپذیریم، و با تداوم انسداد شبکه‌های اجتماعی غربی، کوچ مجازی را "تثبیت و ماندگار" کنیم.

۴- اگر "مجرای نفوذ دشمن" را - که شبکه‌های اجتماعی غربی است - کور کنیم، می‌توانیم در درون جامعه خویش، دست به "اصلاح و تصفیه فرهنگی" بزنیم.

۵- اگر دست شیاطانی "اینستاگرام" و "واتس‌آپ" از سر جامعه قطع شود، دیگر "بازسازی فرهنگی" با "تلاطم‌های اجتماعی" مواجه نخواهد شد. مسأله، "روایت منفی" است و این قبیل روایت‌ها هم در فضای مجازی، ساخته و القاء می‌شوند.

۶- اما اگر "حجاب اختیاری" و "ول بودن فضای مجازی" را بپذیریم، زنجیره‌ای از عقب‌نشینی و انفعال شکل خواهد گرفت و نظام، به شدت تضعیف و تحقیر خواهد شد. در اینجا، نظام باید به "اقتدار رندانه" رو بیاورد و "شرایط اعمال قدرت" را بیافریند.

۷- در عین حال، باید برنامه‌های زیربنایی و بلندمدت در "ساختار آموزشی" و "ساختار رسانه" در پیش گرفته شود. این بازسازی‌ها باید در مدت عمر یک دولت به مرحله تحکیم برسند.

۸- از نظر "فردی" نیز باید در صورت وجود شرایط مساعد و آرام، باید نسبت به کشف حجاب، "نهی از منکر" کنیم؛ دوستانه و مهربانانه، و چنانچه احساس کردیم تله است، بی‌درنگ فاصله بگیریم.

۹- نباید واقعیت‌های فرهنگی را سیاه دید. وضع "عمق" جامعه با "سطح" آن، متفاوت است. ما گرفتار "بن بست فرهنگی" نشده‌ایم و رو به سقوط و فروپاشی فرهنگی نیستیم.

۱۰- نهادهای فرهنگی با وجود دستاوردهایی که داشته‌اند، اما به طور عمده، گرفتار "کم‌کاری" و "بی‌عملی" و "انفعال" از یک سو، و "ندانم‌کاری" و "سیاست‌های نادرست" از سوی دیگر بوده‌اند. این واقعیت، قابل انکار نیست. از این رو، رهبر انقلاب، خواستار "بازسازی انقلابی در ساختار فرهنگی" شده‌اند. این امر به آن معنی است که ساختارهای فرهنگی نتوانسته‌اند آنچه‌ان که باید، به "نیروی پیش‌برنده آرمان‌های فرهنگی انقلاب" تبدیل شوند، از جمله درباره "حجاب" چنین است.

۱۱- مطالعه سیاست‌های حجاب در دهه گذشته و خروجی آنها نشان می‌دهد که ما از "گفتمان‌سازی" و "شناخت‌درمانی" و "آگاهی‌بخشی اجتماعی" غفلت کرده‌ایم و کوشیده‌ایم با تکیه بر "قانون" و "سلب"، خلاء معرفتی و فکری را جبران کنیم. "باورهای متزلزل شده" را نمی‌توان با "تحکم"، تغییر داد، بلکه باید آنها را بازآفرینی و تقویت کرد. حال پرسش این است که نهادهای فرهنگی در طول دهه‌های گذشته، هر یک چقدر در این زمینه خاص، به صورت "مستقیم"

و "جدی" و "دامنه‌دار"، فعالیت داشته‌اند؟ به‌گمانم پاسخ، دل‌گرم‌کننده نخواهد بود. پس باید از همین نقطه نیز آغاز کرد. مواجهه‌های حقوقی و قانونی و سلبی به جای خود، اما نهادهای فرهنگی، مسئولیت‌های "نرم" و "فرهنگی" و "فکری" و "محتوایی" بر عهده دارند.

۱۲- از سوی دیگر، نباید غفلت کرد که مسأله اغتشاش‌گران، "معیشت" و "فقر" و "اقتصاد" نیست؛ اینها اغلب قشر "متوسط" یا "متوسط به بالا" هستند و از نظر "فرهنگی"، آسیب‌دیده‌اند نه "اقتصادی". در واقع، "اراذل و اوباش فرهنگی" هستند؛ "بی‌اعتقاد" و "بیریشه". اما این را نمی‌گویند. ارجاع‌شان به "فضای مجازی" و "مواد مخدر" و "هیجان" درست است، اما روشن است که "بی‌اختیار" نبودند. اغلب چنین "شخصیتی" دارند. همین شخصیت‌ها هم مستعد "جذب شدن" در فضای مجازی بودند. درعین حال، برخی از اینها در فضای مجازی، ارتباط جدی با "گروهک‌ها" داشتند. این جریان اگر "ریشه اقتصادی" می‌داشت، مردمی می‌بود یا می‌شد، ولی "ریشه فرهنگی" دارد. "سرگردان‌های فرهنگی" در فضای مجازی، سازماندهی شدند.



یادداشت دوم

امام خمینی و حجاب

دورهٔ پیش از انقلاب

۱- در اسلام، زن باید حجاب داشته باشد، ولی لازم نیست که چادر باشد؛ بلکه زن می‌تواند هر لباسی را که حجابش را به وجود آورد اختیار کند. اسلام نمی‌خواهد که زن به عنوان یک شیء و یک عروسک در دست ما باشد. اسلام می‌خواهد شخصیت زن را حفظ کند و از او انسانی جدی و کارآمد بسازد. ما هرگز اجازه نمی‌دهیم تا زنان، فقط شیئی برای مردان و آلت هوسرانی باشند. «احترام و آزادی‌ای که اسلام به زن داده است، هیچ قانونی و مکتبی نداده است.» (صحیفهٔ امام، ج ۵، ص ۲۹۴، ۷ دی ۱۳۵۷). مسألهٔ حجاب زن، گره خورده با «شخصیت اجتماعی» اوست؛ چنان‌که معنی و دلالت مستقیم بی‌حجابی، «شئ‌وارگی» و «عروسک‌شدگی» زن خواهد بود. در این صورت، زن به «ابزار هوس‌رانی مرد» تبدیل خواهد شد و شأنی جز این نخواهد داشت. «شئ‌وارگی» و «عروسک‌شدگی» زن یعنی فروکاهیده شدن زن به «بدن» و این‌که وجود زن، فلسفه و غایتی جز بدن او ندارد و تمام ارزش و جذابیتش، برخاسته از بدنش است. بی‌حجابی نیز، «آشکارسازی بدن» است؛ زن بی‌حجاب، بدن خویش را به دیدگان دیگران عرضه می‌کند تا از طریق بدنش، «اعتبار اجتماعی» به دست آورد و دیده شود. زن بی‌حجاب، شئ و عروسک است و همچون وسیله و ابزار، و از این رو، بی‌شخصیت.

۲- «ما همه گونه آزادی را به زن خواهیم داد؛ البته جلوی فساد را می‌گیریم. ترقی به کمالات انسانی و نفسانی است، و با اثر بودن افراد در ملت و مملکت است ... اگر بخواهند کاری خلاف عفت بکنند و یا مضر به حال ملت از آن جلوگیری می‌شود؛ و این، دلیل بر مترقی بودن است.» (صحیفهٔ امام، ج ۵، صص ۵۲۰-۵۲۱، ۳ بهمن ۱۳۵۷). آزادی در منطق اسلام، چهارچوب‌مند است و مشروط به صلاح و سعادت است؛ یعنی انسان، دارای مصالح واقعی است و اگر در راه آنها گام بردارد،

پیشرفت حقیقی کرده است و حرکت در جهت دیگر، فساد است. پس آزادی، در نسبت با «صلاح» و «فساد» تعریف می‌شود. درباره زن نیز از صلاح و فساد، به «عفت» و «بی‌عفتی» تعبیر می‌شود؛ یعنی شکلی از آزادی زن، می‌تواند مولد بی‌عفتی زن باشد. در این منطقی، حدود آزادی را باید با ارجاع به «مصلح و مفساد»، مشخص کرد، نه «نفسانیت فردی یا جمعی».

۳- خبرنگار فرانسوی در نوفل لوشاتو از امام خمینی می‌پرسد برخی از رسوم اسلامی مانند حجاب اجباری رها شده است یا در اسلام از نو اجباری خواهد شد؟ و امام پاسخ می‌دهد: «حجاب به معنای متداول میان ما، که اسمش حجاب اسلامی است با آزادی مخالفتی ندارد؛ اسلام با آنچه خلاف عفت است مخالفت دارد. و ما آنان را دعوت می‌کنیم به حجاب اسلامی روآورند. و زنان شجاع ما، دیگر از بلاهایی که غرب به عنوان تمدن به سرشان آورده است به ستوه آمده‌اند و به اسلام پناهنده شده‌اند.» (صحیفه امام، ج ۵، ص ۵۴۱، ۷ بهمن ۱۳۵۷). از این رو، «حجاب» در مقابل «بی‌عفتی» است نه در مقابل «آزادی». حجاب، «دیگری بی‌عفتی» است و چنانچه «حجاب» در میان نباشد، «بی‌عفتی» واقع خواهد شد. آنچه که «حریم دار عفت» است، حجاب است. پس «بی‌حجابی»، به طور ذاتی با «بی‌عفتی» تلازم دارد و زن بی‌حجاب، چه بخواهد و چه نخواهد، خدشه به «عفت» خویش وارد کرده است. این سخن به آن معنی است که بی‌عفتی، منحصر به «ارتباطات لمسی نامشروع» نیست، بلکه «التذاذات بصری نامشروع» نیز خلاف عفت است و چون بی‌حجابی، چنین زمینه‌ای را فراهم می‌کند، سازگار با «عفت» نیست. زنی که با برهنگی بدنش، بستر را برای «تمتعات دیداری مردان» فراهم می‌کند، برخلاف «عفت» رفتار کرده است. زنی که «حجاب» را کنار می‌نهد، از «عفت» یا دست‌کم بخشی از عفت خویش عبور کرده است؛ چون این پوسته است که آن گوهر را حفظ می‌کند.

نکتهٔ دیگر این‌که امام خمینی در این مرحله، هر چند «حجاب اجباری» را نفی نمی‌کند، اما با ملایمت، زنان را به حجاب اسلامی، «دعوت» می‌کند. این مرحله، مرحلهٔ «دعوت فرهنگی» است، اما مسأله این است که ایشان، اصل امکان «رسمی‌سازی» و «قانونی‌کردن» حجاب را انکار نمی‌کند و در عین حال می‌گوید خودِ زنانِ ایرانی در واکنش به آنچه از سوی تمدن غربی بر آنها رفته است، حجاب اسلامی را برگزیده‌اند.

همچنین امام خمینی، مسألهٔ حجاب را به قلمرو «مناسبات تمدن» نیز وارد می‌کند و می‌گوید «برهنگی زن»، برآمده از «تمدن غربی» است و در اینجا، نزاع میان ما و تمدن غربی درگرفته است. پس حجاب، مقوله‌ای است که «رگهٔ تمدنی» دارد و نباید آن را بی‌اهمیت و سطحی انگاشت.

دورهٔ پس از انقلاب

۴- «وزارتخانه‌ها باز همان صورت زمان طاغوت را دارد؛ وزارتخانهٔ اسلامی نباید در آن معصیت بشود، در وزارتخانه‌های اسلامی نباید زن‌های لخت بیایند. زن‌ها بروند و کارکنند ولی با حجاب شرعی باشند.» (صحیفهٔ امام، ج ۶، ص ۳۲۹، ۱۵ اسفند ۱۳۵۷). هنوز «یک ماه» از پیروزی انقلاب نگذشته است که امام خمینی، چنین توقعی را به صورت عمومی مطرح می‌کند. ایشان «معصیت» را ملاک قرار می‌دهد و «اسلامی بودن» را با آن می‌سنجد و تصریح می‌کند که «حضور زن‌ها» در مراکز دولتی، برخلاف شرع نیست و نباید زن‌ها را در خانه‌ها «حبس» کرد، اما حضورشان مشروط به رعایت «حجاب شرعی» است. این سخن به آن معنی است که در نظر امام خمینی، باید «به محض پیروزی انقلاب»، دست‌کم «ظواهر شرعی» مراعات شود و این‌گونه نباشد که با وجود پیروزی انقلاب، همچنان همان «قالب‌ها» و

«شکل‌ها»ی طاغوتی برقرار باشد. به این ترتیب، ایشان در این عرصه، «تقدّم کار فرهنگی و فکری» را بیان نکرده و فقط «اجرای حکم شرع» را طلبیده است؛ چراکه گویا بر این باور بوده که جامعه، دست‌کم این اندازه با شرع آشناست و می‌داند که نباید در سایه حکومت دینی، احکام شرع زیر پا گذاشته شوند و حجاب در عرصه عمومی نیز یکی از همین احکام است. امام خمینی نمی‌گوید اکنون در «روزهای آغازین انقلاب» قرار داریم و نباید برای اجرا کردن این احکام، «عجله» کرد و باید در ابتدا، «زمینه‌های فرهنگی» را به وجود آورد و «مقدمه‌ها» را تدارک دید و آن‌گاه رعایت حجاب را «الزامی» کرد، بلکه بی‌پروا و آشکارا، تصریح می‌کند که یکی از شروط اسلامی بودن مراکز دولتی، ملاحظه همین ظواهر شرعی است و «اعتراض» می‌کند که چرا این وضع، تاکنون اصلاح نشده است. فهم اجتماعی ایشان این بوده که جامعه، نه فقط «کشش» و «ظرفیت» اجرای حکم حجاب شرعی را دارد، بلکه این امر، «مطالبه» و «خواسته» اش است و انتظار دارد که پس از وقوع انقلاب، دگرگونی فرهنگی پدید آید و «معصیت‌های اجتماعی»، ممنوع شوند. در عین حال، روشن است که پاره‌ای از زنان، همچنان به همان ارزش‌های نظام طاغوتی معتقدند و با وجود تحقق انقلاب، حاضر نیستند حجاب اسلامی را برگزینند. هم‌اینان نیز پدیدآورندگان وضع بی‌حجابی در جامعه بودند و به گونه‌ای در جامعه ظاهر می‌شدند که اعتراض امام خمینی را برانگیخته بودند. سخن امام خمینی درباره «الزام به حجاب»، معطوف به این بخش اندک از زنان است.

۵- «اسلام نمی‌گذارد که لخت بروند توی این دریاها شنا کنند؛ با زن‌های لخت بروند آنجا، و بعد زن‌ها لخت بیایند توی شهرها. مثل کارهایی که در زمان طاغوت می‌شد. اینها از آزادی، این را می‌خواهند؛ آزادی غربی می‌خواهند. اسلام از فسادها جلو گرفته. و همه آزادی‌ها را که مادون فساد باشد داده. و ما تا زنده

هستیم نمی‌گذاریم این آزادی‌هایی که آنها می‌خواهند، تحقق پیدا کند.» (صحیفه امام، ج ۸، صص ۳۳۸-۳۳۹، ۷ تیر ۱۳۵۸). از این گفته روشن می‌شود که با وجود «گذشت چند ماه از پیروزی انقلاب»، همچنان فشار بخش اندکی از جامعه برای رهاسازی حجاب در میان است و این‌گونه نیست که به صرف همان گفته‌های آغازین امام خمینی، بی‌حجاب‌ها تسلیم شده باشند و حجاب در جامعه برقرار شده باشد، بلکه حتی رفتارهایی در سطوح بالاتر از معصیت نیز انجام می‌شده است و این امر، امام خمینی را واداشته است که واکنش نشان بدهد. در اینجا نیز منطق فرهنگی امام خمینی، همان است که بند قبلی مطرح کرده است؛ یعنی هم به حجاب، «اهمیت فراوان» می‌دهد و معتقد است که باید در همین گام‌های ابتدایی انقلاب، بر آن اصرار ورزید و آن را طلبید، و هم توقع دارد که نامعتقدان بی‌حجاب، به صرف «پیروزی انقلاب» و عبور از نظام طاغوتی، به آن گردن بنهند و در عرصه عمومی، به مخالفت با احکام اسلام نپردازند. ایشان، «اسلام» را در برابر این رفتارها می‌نشانند و با استناد به اسلام، آنها را «باطل» می‌شمارد. در نظر ایشان، مسأله این نیست که آنها به اسلام، «اعتقاد» دارند یا ندارند، بلکه مسأله این است که از نظر اسلام، «فساد» چیست و نباید در جامعه، «تجاهر به فساد» صورت بگیرد. معیار مطلق و قطعی امام خمینی برای موضع‌گیری و تدبیر جامعه، «ارزش‌های اسلامی» است و ایشان به طور قاطع، غیر از این آن را فساد و تباهی می‌شمارد. از آنجا که این بخش از زنان و حامیان فکری آنها که جزو جریان روشنفکری هستند، از ادبیات «آزادی» برای ملامت و نفی موضع امام خمینی استفاده می‌کردند، ایشان نیز سخن از آزادی به میان می‌آورد، اما این نوع از آزادی را «آزادی غربی» می‌انگارد. به این ترتیب، دامنه مناقشه به «تضادهای تمدنی» کشیده می‌شود.

۶- امام خمینی در پاسخ استعلام در مورد تعرض به بانوان بی حجاب می‌گویند: «کسی حق تعرض ندارد و این‌گونه دخالت‌ها [ی قهری و یدی نسبت به حجاب زنان در خیابان] برای مسلمان‌ها [یعنی مردم عادی] حرام است، و باید پلیس و کمیته‌ها از این‌گونه جریان‌ات جلوگیری کنند.» (صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۵۰۲، ۱۳ تیر ۱۳۵۹). این‌گونه وقایع، به دست بخشی از نیروهای انقلابی رقم خورد که بعدها به «چپ مذهبی» تبدیل شدند و در دهه هفتاد نیز نام «اصلاح طلب» را برای خویش برگزیدند. اینان که تمایل‌شان به انقلاب، بیش از هر چیز، ریشه در «احساس» و «هیجان» داشت، از همان آغاز، پرچم رفتارهای ناموجه و نامشروع را برافراشتند و مواجهه‌های بسیار غلطی را با بی حجاب‌ها و کم حجاب‌ها در پیش گرفتند. البته حتی در سال‌های پس از این نیز که مواجهه خود را به سطح نرم و تذکر زبانی فروکاهیدند، رفتار خویش را تغییر ندادند و به بدترین شکل، نهی از منکر زبانی می‌کردند. کسانی که در دهه شصت با اینان معاشرت و ارتباط داشتند، روایت‌های تلخی را از رفتارهای نابخردانه و نامشروع اینان نقل می‌کنند که با گفته‌های اینان در دهه هفتاد، شکاف بسیار زیادی دارد. مسیر اینان در آن زمان، «فاشیسم فرهنگی» بود و از دهه هفتاد به این سو، به طرف «لیبرالیسم فرهنگی» چرخش کردند.

گذشته از این، سخن امام خمینی در این بند، دو دلالت مهم دارد. نخست این که امام خمینی، «نهی از منکر زبانی» را نسبت به بی حجاب‌ها نفی نمی‌کنند و بر این باور نیستند که کسی حق ندارد در این زمینه، «تذکر» بدهد، بلکه ایشان تنها، «نهی از منکر یدی» را از حوزه مسئولیت‌های عمومی و توده‌ای خارج می‌کند و اجازه نمی‌دهد که عامه در آن وارد شوند. دیگر این که ایشان از وجود چنین رفتارهایی نتیجه نگرفته‌اند که باید حجاب الزامی، برچیده شود، بلکه حجاب الزامی را تأیید

کرده و مواجههٔ فرازبانی با آن را به نیروها و نهادهای قانونی وانهاده‌اند. میان این آفت و آن حکم، تلازمی برقرار نیست و نباید با این توجیه، از حکم الهی عقب نشست و بی‌حجابی را روا شمرد.

۲- «حجابی که اسلام قرار داده است برای حفظ آن ارزش‌های شماسست. هرچه را که خدا دستور فرموده است، برای این است که آن ارزش‌های واقعی که اینها دارند - و ممکن است به واسطهٔ چه برای زن و مرد چه برای وسوسه‌های شیطانی یا دست‌های فاسدِ استعمار و عمالِ استعمار، پایمال می‌شدند - زنده بشود.» (صحیفهٔ امام، ج ۱۹، ص ۱۸۵، ۲۲ اسفند ۱۳۶۳). در اینجا، سخن بر سر آن است که «احکام الهی»، تابع «مصلح و مفاسد حقیقی» هستند و این‌گونه نیست که میان حجاب و بی‌حجابی، «تفاوت واقعی» وجود نداشته باشد. انسان به صورت تکوینی، دارای سلسله‌ای از «ارزش‌های قدسی» است و باید در مسیر زندگی نیز به گونه‌ای «انتخاب» کند که این ارزش‌ها از حالت «بالقوه» به «بالفعل» حرکت کنند و شکوفا شوند. از این رو، فقط آن دسته از انتخاب‌های فرهنگی انسان که در این راستا قرار دارند و «حیات فطری» و «کمال معنوی» در انسان را در پی می‌آورند، مشروع و مجاز هستند. احکام دین در نسبت مستقیم با همین حیات باطنی است که وضع شده است و از این جهت باید گفت دین یک «مبنای واقعی» و «استناد عینی» دارد. از طرف دیگر، ایشان افزون بر هوای نفس و وسوسهٔ شیطان، برنامهٔ فرهنگی «استعمار غربی» را نیز محرک بی‌حجابی معرفی می‌کند. پس عالم تجدد در مقابل کمال معنوی انسان و جوشش ارزش‌های فطری در او ایستاده است و می‌خواهد طاغوت را بر سبک زندگی، حاکم گرداند.

۸- «واز جوانان، دختران و پیران، می‌خواهم که استقلال و آزادی و ارزش‌های انسانی را، ولو با تحمل زحمت و رنج، فدای تجملات و عشرت‌ها و بی‌بندوباری‌ها

و حضور در مراکز فحشا که از طرف غرب و عُمال بی‌وطن به شما عرضه می‌شود نکنند؛ که آنان چنانچه تجربه نشان داده جز تباهی شما و اغفالتان از سرنوشت کشورتان و چاپیدن ذخائر شما و به بند و استعمار و ننگ و وابستگی کشیدننتان و مصرفی نمودن ملت و کشورتان، به چیز دیگر فکر نمی‌کنند» (صحیفهٔ امام، ج ۲۱، ص ۴۱۷، ۱۴ خرداد ۱۳۶۸). نسل جوان در برابر دو انتخاب قرار گرفته است: در یک سو «ارزشمداری» است و در سوی دیگر، «بی‌بندوباری». راه دوم، از سوی غرب استعماری به ما عرضه می‌شود و تمدن غربی می‌کوشد از این طریق، سلطهٔ خود را بر ما مستقر سازد. مسألهٔ پشت‌پردهٔ آزادی‌های معطوف به مناسبات ضد اخلاقی و حجاب، همین است که نسل نو در هاضمهٔ فرهنگی تجدّد، از میان برود و توان رویارویی خویش را ببازد.



یادداشت سوم

یک اتفاق ناخوشایند از
دریچهٔ امنیت اخلاقی:
گذار به سوی غلبهٔ سازوکار فرهنگی

۱. حادثه تلخ درگذشت خانم مهسا امینی، گزنده و غم‌بار بود و کام همه را تلخ کرد؛ چنان‌که روح حاکم بر بسیاری از واکنش‌ها، حاکی از تأثر نسبت به از دست رفتن جان شریف ایشان بود. در این درد و اندوه، خود را با خانواده ایشان شریک می‌شماریم و از خدای متعال برای او، تمنای مغفرت و طلب رحمت داریم. اما آنچه که رخ داد، فقط یک «اتفاق» بود که در پهنه گسترده کارنامه پلیس امنیت اخلاقی، نظیر و شبیهی ندارد. از این رو، نباید از یک حادثه ناخواسته و غیرارادی، «نتایج ساختاری» گرفت و هیجان زده و ناموجه، «روندها» را ناصواب معرفی کرد. آری، ضعف‌ها و کاستی‌ها در این زمینه، قابل انکار نیستند و نباید از آنها غفلت کرد، اما سخن در این است که نباید «مبالغه» کرد و دلالت‌هایی را بیش از کشش درونی این حادثه به آن نسبت داد. باید زمام و عنان عواطف خویش را به دست گرفت و عالمانه و عاقلانه به داوری نشست و در ورطه «بی‌انصافی» و «زیاده‌روی» نغلتید. تلخی یک واقعه، مجوزی برای عبور از «اخلاق» و «انصاف» نیست.

۲. سیر حرکت و تحوّل عملکرد نیروی انتظامی در زمینه حجاب و عفاف، از پیشرفت تدریجی آن حکایت می‌کند؛ چنان‌که نیروی انتظامی به این نتیجه دست یافته است که باید فرد کم‌حجاب را در گام نخست، در متن «تذکر اخلاقی» و «هشدار تنبّه‌زا» قرار بدهد و از طریق «تبیین» و «توضیح»، ذهن او را با منطق حجاب آشنا سازد تا به تدریج، خود او در مسیر درونی‌سازی حجاب و باورمندی به آن قرار بگیرد. این به معنی گذار تکاملی از تکیه محض بر «سازوکارهای سخت و حقوقی» به سوی «سازوکارهای نرم و فرهنگی» است؛ آن هم در روند فعالیت‌های درونی نیروی انتظامی، درحالی‌که بر اساس نگاه رایج و ابتدایی، نباید وارد این حوزه شود. نیروی انتظامی می‌توانست این حلقه از فرایند اصلاح اجتماعی را به نهادهای دیگر واگذار کند و خود بر روندهای متناسب با هویت عرفی‌اش عمل

یادداشت سوم یک اتفاق ناخوشایند از دریچهٔ امنیت اخلاقی: گذار به سوی غلبهٔ سازوکار فرهنگی

نماید، اما بر «گسترهٔ کارکردها»ی خویش افزود و خیرخواهانه و دلسوزانه، چنین مواجهه‌ای را بر عهده گرفت. این چرخش، بسیار راهگشا و خوشایند است و نشان می‌دهد نیروی انتظامی، به واقع در پی اصلاح اجتماعی به صورت «عمیق» و «ماندگار» است و نمی‌خواهد «دافعهٔ حداکثری» بیافریند.

۳. در رویکر دولت اسلامی، امنیت اجتماعی به «بدن» افراد جامعه و «داشته‌های مادی و مالی» آنها منحصر نیست، بلکه افزون بر این، باید از «امنیت اخلاقی» نیز سخن گفت. امنیت اخلاقی به این معنی است که باید فضای جامعه به مثابه عرصهٔ عمومی، به بستر «تجاهر معاصی» و «آشکارسازی منکرها» تبدیل نشود و چنان نباشد که فرد در آن، احساس «ناامنی معنایی» و «مخاطرهٔ هویتی» کند. جامعهٔ اسلامی، جامعه‌ای است که در آن خیر و صلاح، «غالب» و «عیان» و شر و فساد، «در حاشیه» و «پنهانی» است. هر جامعهٔ انسانی، چه جامعهٔ اسلامی و چه جامعهٔ غیراسلامی، خواه ناخواه گرفتار حدی از آسیب‌ها و آفت‌های معنوی است و این از اراده و اختیار آزاد انسان ناشی می‌شود. با این حال، در جامعهٔ اسلامی وضع به گونه‌ای باید که بی‌پروایی در ارتکاب فسق و فجور، وجود ندارد و اهل تباهی و عصیان، جرأت نمی‌کنند که جامعه را به جولان‌گاه رفتارهای خلاف اخلاق و ارزش‌های عالی انسانی تبدیل کنند. بدین جهت است که عرصهٔ عمومی به فضایی مساعد برای شکوفایی معنوی و روحی تبدیل می‌شود و چنین نیست که رها شدن فرد در متن جامعه، او را بیشتر به فساد سوق بدهند تا به صلاح. پس امن بودن جامعه عبارت از غالب بودن جهت‌گیری اخلاقی و ارزشی در آن و هراس اخلاق‌ستیزان و دین‌گریزان از ارتکاب معصیت و منکر در آن است.

۴. همچنین امنیت اجتماعی، معطوف به «جامعه» است؛ یعنی دولت اسلامی وظیفه دارد در «عرصهٔ عمومی»، مداخله کند و آن را از آلودگی‌های ضدمعنوی و

جریان‌های مادّی و هوس‌بازانه پاک‌کند. پس سخن دربارهٔ «عرصهٔ عمومی» است و نه «عرصهٔ خصوصی». در عرصهٔ خصوصی، نه فقط دولت اسلامی، بلکه هیچ فردی حقّ مداخله ندارد، بلکه در آنجا تنها پای «وجدان معنوی و اخلاقی خود فرد» در میان است و این عنصر ایمانی و باطنی است که قدرت بازدارندگی دارد. در واقع، همهٔ آنچه که باید صورت بگیرد به «قانون» و «دولت» و «الزام» و «ناظر بیرونی» واگذار نشده و دین، شأن «آمرانه» و «تحمیلی» نیافته است، بلکه سرچشمهٔ آغازین و اصلی دینت، همچنان «اعتقاد» و «باور» خود شخص است و تنها در عرصهٔ عمومی و فقط نسبت به کسانی که دچار «ضعف تقوا» و «سستی اخلاق» هستند، دولت از طریق قانون به میان می‌آید و مجال نمی‌دهد کسانی در جامعه به فسق و فجور بپردازند و فضای عمومی و مشترک را آلوده نمایند. اگر این تفاوت‌ها و تمایزها در نظر گرفته شوند، چه بسا مخالفت‌ها و لجاجت‌ها فروکش کنند.



یادداشت چهارم
گمانه‌زنی دربارهٔ
«واقعیت بی‌صدا»

۱. فیلمی که از حضور خانم مهسا امینی در کلاس آموزشی نیروی انتظامی منتشر شده است، بی‌صداست و ما نمی‌دانیم که چه جمله‌هایی مبادله شده است، اما می‌توان در چهارچوب "زبان بدن" و "زبان موقعیت"، گمانه‌هایی را درباره آنچه که گذشته است مطرح کرد. این گمانه‌ها و برآوردها، هرگز "قطعی" نیستند، اما شاید کمی از ابهام وضع کنونی بکاهند و فضا را تلطیف کنند.

۲. خانم امینی، روی صندلی در کلاس آموزشی نشسته و منتظر شروع شدن کلاس هست. و شاید هم کلاس، تمام شده بوده است. در این زمان، مشاهده می‌کند که یکی از خانم‌ها در حال صحبت با خانم مأمور نیروی انتظامی هست. او هم تصمیم می‌گیرد که با این خانم صحبت کند. به جلو می‌رود. صحبت‌های نفر اول، هنوز تمام نشده ولی او وارد گفتگو با مأمور می‌شود.

۳. او با اشاره به لباسش احتمالاً می‌گوید (یا اعتراض می‌کند) که لباس من ایرادی ندارد. خانم مأمور با دست‌زدن به بخشی از لباس او و بالا آوردنش، احتمالاً می‌گوید اینها اشکال ندارد؟! و گویا با اشاره به روسری هم می‌گوید: که افتاده بوده از سرت. نمی‌دانیم خانم امینی در لحظه بازداشت، روسری به سر داشته است یا این که روسری‌اش بر روی شانه‌هایش افتاده بوده. تصویری از ایشان در فضای مجازی هست که در آن تصویر، ایشان در کنار دختری ایستاده که روسری به سر دارد، ولی ایشان نه. پس چنین احتمالی، منتفی نیست.

۴. مأمور نیروی انتظامی در این گفتگو، این جملات را با "فریاد" نمی‌گوید؛ چون توجه کسی از جمع، جلب نمی‌شود، ولی روشن است که با "ناراحتی" می‌گوید. این ناراحتی در بدن او نمایان است، نه در جمله‌ها و بلندی صدایش. البته از حرکات خانم مأمور می‌توان حدس زد که این ناراحتی، شدت زیادی هم نداشته است؛ یعنی "درگیری کلامی" ایجاد نشده است.

۵. خانم مأمور پس از این گفتگوی بسیار کوتاه، در حال ترک صحنه هست که ناگهان خانم امینی، روی زمین می افتد. اینجاست که تازه، "توجه بقیه" به ایشان معطوف می شود. یعنی قبل از این در این فضای "کوچک"، هیچ "اتفاق غیرعادی" ای رخ نداده است که کسی بخواهد به آن توجه کند.

۶. نشست و برخاست خانمها هم نشان می دهد که هیچ کدام "معذب" و "در فشار" نیستند. هرکسی به راحتی "راه می رود" و در جایی که می خواهد "می نشیند". پس فضا، فضای "تنش" و "توبیخ" و "نزاع" نیست.

۷. از این گذشته، حرکت ابتدایی خانم امینی به طرف صندلی و نوع نشستن اش نشان می دهد که حالش خوب است. حتی وقتی روی صندلی نشسته است، با "سرعت"، گردن کج می کند و خانم مأمور را می بیند. حرکتش به طرف مأمور هم عادی است. ایستادن و توضیح دادنش نیز طبیعی است.

۸. در این فیلم، نه نشانی از "استرس" و "شکنجه سفید" است و نه نشانی از "بیماری" و "بدحالی" خانم امینی. البته شرایط این خانم، خاص بوده است؛ به این معنی که اولاً ساکن تهران نبوده و در اینجا احساس "غربت" و "بیگانگی" با محیط می کرده است، و ثانیاً گویا "بیماری زمینه ای و پیشینی" هم داشته است. به عبارت دیگر، "بازداشت او" و "برخورد مأمور نیروی انتظامی"، خاص نبوده، بلکه "وضع جسمی یا روحی او"، خاص بوده است. شاید ظرفیت او، فروتر از تحمل این شرایط بوده است؛ شرایطی که بازداشت شدگان دیگر در این ماجرا، همگی آن را برتابیدند و ساعتی پس از برگزاری کلاس، سالم از آن خارج شدند.

از خدای متعال برای این هم وطن مسلمان، رحمت و غفران الهی را مسئلت

می کنم.



یادداشت پنجم

«حذف عامدانه» یا
«اشاره در لفافه»؟

۱. رهبر انقلاب در سخنرانی شان (در جمع دانشجویان دانشکده افسری)، با وجود همهٔ برجستگی‌های روانی و گستردگی‌های رسانه‌ای حادثهٔ درگذشت مهسا امینی و شکل‌گیری موج اغتشاش‌ها در برخی از شهرها، حتی "کمترین اشاره" ای نیز به این واقعه نداشتند! چرا؟ بسیاری از ما انتظار داشتیم که در این باره، سخنی و خطی و جهتی از ایشان بشنویم و موضع ایشان را بدانیم، اما تا پایان سخنرانی، ایشان به این مسأله نپرداختند. این "حذف آگاهانه" به چه دلیل بوده است؟

فرضیهٔ اول این است که ایشان بر این باور هستند که مسأله از "مجرای قانونی" در حال پیگیری هست و نیازی به موضع‌گیری ایشان نیست. یعنی از یک سو، مسأله در درون حاکمیت از طریق نهادهای قانونی، در حال رسیدگی است و باید در انتظار نشست تا نتایج، مشخص شوند و از فضای ابهام، خارج شویم. از سوی دیگر، در خیابان‌ها نیز نیروهای نظامی و امنیتی در حال مواجهه با جریان آشوب و اغتشاش هستند. بنابراین، باید همین مسیر "امتداد" یابد.

فرضیهٔ دوم این است که رهبر انقلاب، موضع‌گیری آشکار خود را متوقف بر "مشخص شدن نتیجهٔ تحقیقات" دربارهٔ این مرگ کرده‌اند و نمی‌خواهند "پیشاپیش"، سخنی بگویند که به "روند طبیعی و تخصصی تحقیقات"، ناخواسته جهت بدهد یا بهانه‌ای در اختیار جریان روایی دشمن قرار بگیرد تا مدعی شوند که تحقیقات به گونه‌ای رقم خواهد خورد که ایشان به صورت پیشینی، مطرح کرده است.

اما **فرضیهٔ سوم** بر این تصوّر تکیه دارد که از نظر ایشان، مسأله در "حدی" نیست که "ایشان" به آن وارد شود و ورود مسئولان لایه‌های فروتر، کافی است. به بیان دیگر، لازم نیست همهٔ سطوح حاکمیت، درگیر مسأله شوند و آشکارا و

علنی درباره آن موضع‌گیری کنند، چراکه در این صورت، جبههٔ روایی دشمن القاء خواهد کرد که مسأله، بسیار "بزرگ" و "جدی" انگاشته شده و نظام جمهوری اسلامی، خود را در برابر آن ناچار به واکنش دیده است. گاهی ندیدن و نگفتن و نپرداختن، بر کوچکی و کم‌اهمیت دلالیت دارد و در مقابل، مطرح کردن به برجستگی هرچه بیشتر آن خواهد انجامید.

فرضیهٔ چهارم که جالب است، این است که ایشان در قالب "استعارهٔ دفاع مقدس"، به صورت غیرمستقیم به این مسأله پرداختند و و رویکرد کلی و اساسی و خویش را عرضه داشتند، از جمله اولاً، در جایی که "دوگانهٔ مقاومت / تسلیم" را مطرح و راه پیشرفت را مقاومت دانستند؛ ثانیاً در آنجا که به تعیین‌کنندگی "روایت حقیقت" پرداختند و "روایت‌های مخدوش و غلط و دروغ" را ملامت نمودند، ثالثاً، در آن جمله که به آفت "خضوع و خودکمترینی در میدان فرهنگی در برابر دشمن" اشاره کردند. این درس‌آموخته‌های دفاع مقدس باید در امروز و اکنون ما نیز به کار گرفته شوند تا به همان فتوحات و توفیقات دست یابیم.

البته این مواجههٔ رهبر انقلاب، به‌طور ضروری، قابل اقتباس "برای ما نیست؛ یعنی نباید نتیجه گرفت که چون ایشان در این "مورد خاص"، چنین کردند، و ما نیز باید همین منطق را به کار ببندیم. از آنجاکه "موقعیت‌های اجتماعی" در زمینهٔ اصل و نوع "موضع‌گیری‌ها" مؤثر هست و نباید "برداشت یکسان و یکنواخت" از کنشگری داشت و برای همه، یک "الگو و قالب واحد" را توصیه کرد، در اینجا ما باید به وظیفهٔ قطعی و حتمی خود که دفاع از "نظام جمهوری اسلامی" و "کلیت عملکرد نیروی انتظامی" و "حجاب الزامی و قانونی" است، عمل نماییم و آشکارا و صریح، با "جریان غیرانقلابی" و "نیروهای معتقد به اسلام رحمانی"، مرزبندی کنیم.



یادداشت ششم

این یک «جنبش» نیست

۱. قرار بود که مرگ مهسا امینی، به «زمینهٔ مساعد» و «دستاویز موجّهی»ی برای شکل‌دهی به یک جنبش به‌ظاهر «اعتراضی» و در واقع، «ساختارشکنانه» تبدیل شود تا از این طریق، نظام جمهوری اسلامی در ورطهٔ یک چالش دشوار، گرفتار شود و به زانو درآید. مهسا امینی از هر جهت، گزینهٔ بسیار «هیجان‌انگیز» و «اجماع‌ساز»ی بود. جریان غیرانقلابی نیز «بی‌درنگ» و «جدّی» به میدان آمد و هرچه در توان داشت را به‌کار گرفت تا «شور کاذب» و «حرارت تصّعی» بیافریند و از یک حادثهٔ ناخواسته و سرشار از ابهام و مبتلا به تعلیق، «بحران ملی» پدید بیاورد. این بار، «سلبریتی‌ها»ی نمک‌خوردهٔ نمک‌دان شکسته نیز به میدان فراخوانده شدند تا بازی طراحی‌شده، نقص و کمبود مرجعیتی نداشته باشد. همهٔ این ظرفیّت‌ها در فضای مجازی، به خطّ شدند و به‌ظاهر جبهه‌ای شکل گرفت که «صدای بلند» داشت و می‌توانست حاکمیت را در کوتاه‌مدّت، به عقب‌نشینی و انفعال وادارد و یک زنجیرهٔ تمام‌نشده از مطالبه‌گری ساختارشکنانه و سکولار را صورت‌بندی کند.

۲. در مرحلهٔ بعد، باید کنشگری از «فضای مجازی» به «فضای واقعی» انتقال می‌یافت تا هرچه بیشتر، «مشهود» و «ملموس» باشد و در نظام جمهوری اسلامی، «هراس افکنی» کند، اما این «انتقال بستر چالش‌گری»، کار را بر جریان غیرانقلابی، دشوار کرد و برای خود آنها بحران آفرید. چرا چنین شد؟ نکتهٔ نخست این است که «بسیج اجتماعی در فضای مجازی»، هیچ تناسبی با «بسیج اجتماعی در فضای واقعی» نداشت و در عمل و به‌طور آشکار نشان داد که ما با یک «جنبش» روبرو نیستیم، بلکه «عده‌ای اندک» به‌صورت پراکنده در نقاط مختلف ایران، به صحنه آمده‌اند و تنش ایجاد می‌کنند. به‌عبارت‌دیگر، «راهپیمایی فراگیر» و «اجتماع بزرگ» شکل نگرفت، بلکه تحرّکات بیرونی و عینی

به «حضورهای تکه تکه سی نفری تا سیصد نفری» منحصر ماند! چه نسبتی است میان این «جماعتِ نزدیک به صفر» با «ایران هشتادوپنج میلیونی»؟! این یعنی نسنجیده کاری در ملاحظه محدودیت‌های انتقال حرکت اعتراضی از فضای مجازی به فضای واقعی. همین که حرکت اعتراضی از پوسته فضای مجازی بیرون آمد و در خیابان، «مشاهده شدنی» و «عینی» گردید، رسوا نیز شد و تمام اندوخته خود را یکجا و ناگهان باخت. به بیان دیگر، مشخص شد که «صدای بلند در فضای مجازی» به معنی «کثرت جمعیت در فضای واقعی» نیست و میان این دو، تفاوت فراوان وجود دارد. پانهادان به «سیاست خیابانی» و «کنشگری میدانی»، جریان غیرانقلابی را زمین گیر و فلج کرد و به خاک سیاه نشاند؛ آنها در خیابان و میدان، فقط «کشف حجاب» نکردند، بلکه «کشف کمیت» نیز کردند و به نظام جمهوری اسلامی نشان دادند که «عقبه مردمی» و «بدنه اجتماعی» ندارند و با وجود همه فریادها و نعره‌ها و جو سازی‌ها، ناتوان در بسیج اجتماعی هستند.

۳. نکته دیگر این که کوشیدند این ضعف راهبردی و رسواکننده را با کنش‌های گفتاری و رفتاری «ساختارشکنانه» جبران کنند و «فقر اجتماعی» خود را با «توانمندی تخریبی» خویش پوشانند، درحالی که این امر نیز آنها را بیشتر منفعل و ضربه پذیر کرد؛ چون هم مردم را از «پیوستن» به آنها بازداشت و هم به نظام مجال داد که مسیر «مواجهه جدی و بی تعارف» را در پیش بگیرد. شعارهایی که در خیابان سر داده شدند، کمترین ارتباطی با مطالبه (بهانه) نخستین نداشتند، بلکه نشان دادند که جریان غیرانقلابی در پس این اعتراض، هدف‌های دیگری را دنبال می‌کند و می‌خواهد از طریق فضا سازی و غوغا سازی، بدنه اجتماعی بیافریند و «فشار از پایین» را رقم بزند. سخن اولیه این بود که برخی از رفتارهایی که از سوی پلیس امنیت اخلاقی صورت گرفته، از جمله درباره مهسا امینی، صواب

و صلاح نیستند و باید در «روش‌ها» تجدید نظر شود و بر «سهم فرهنگ» و «وزن اخلاق» افزوده شود. بگذریم که همین مطالبه نیز درست است یا نه و پلیس امنیت اخلاقی، مواجهه غیراخلاقی نداشته و نباید از «خطاهای محتملِ موردی»، نتایج وسیع و کلی گرفت، اما مسأله این است که در عرض چند روز، این مطالبه به شعار «حجاب اختیاری» ارتقا یافت و سپس به سطح متهم‌ساختن نظام جمهوری اسلامی به «دیکتاتوری» کشیده شد. این اندازه ناشی‌گری و ندانم‌کاری در «تشدید مطالبه‌ها» و «حرکت به سوی ساختارشکنی» و «تقابل سخت و غیرقانونی»، هیچ توجیهی ندارد جز حماقتِ جریان غیرانقلابی.

۴. جالب این‌که پس از مرگ مهسا امینی، آیت‌الله خامنه‌ای دو سخنرانی عمومی داشت، اما با وجود فشارها، کمترین اشاره‌ای به این ماجرا نکرد؛ گویا هیچ حادثه‌ای رخ نداده و اگر هم رخ داده، پای «مسأله مردم ایران» در میان نیست، بلکه مسأله، «مسأله خواص اغواگر» و «مسأله اقلیت تجدیدی» است که آن هم درخور پرداختن نیست.



یادداشت هفتم

هزینه‌های گزافِ «فقرروایت»

بی‌زبانی نیروی انتظامی

۱. حدود یک ماه است که جریانی در فضای مجازی به نام «کارزار حجاب» به راه افتاده است. چنان‌که از این عنوان پیداست، با یک «کارزار» مواجه هستیم و طرف مقابل، آشکارا سخن از «جنگ» به میان آورده است. او در این کارزار، هیچ در اختیار نداشت جز «گفتن» و «بازگفتن»، و با تکیه بر همین «روایت‌پردازی» توانست سرمایه‌های دیگری را به دست آورد.

۲. مسألهٔ ریشه‌ای و دیرینه این است که بسیاری از نهادها، اگر نگوییم همه، «بی‌زبان» و «بی‌سخن» هستند و نمی‌خواهند یا نمی‌توانند برای مردم، توضیح بدهند و روشنگری کنند و گره‌های ذهنی را بگشایند، بلکه تنها به نظاره می‌نشینند و «ذهن مردم» را در مقابل موج «روایت‌ها» و «تصویرسازی‌ها» و «تفسیرها»، به حال خویش «رها» می‌کنند. تعجبی ندارد که در این حال، ذهن مردم به گونه‌ای صورت‌بندی خواهد شد که دشمن در پی آن است. «واقعیت»، محتاج «توضیح» و «تبیین» است و اگر نهادهای حاکمیتی، خود را «فراتر از ارائهٔ روایت» بشمارند و به این امر، بی‌اعتنا و بی‌اهتمام باشند، روشن است که جبههٔ رسانه‌ای دشمن، راه خویش را هموار می‌بیند و می‌تازد و «ساخت‌شکنی ذهنی» می‌کند.

۳. حدود «ده فیلم» از مواجههٔ ناصواب پلیس امنیت اخلاقی با برخی بی‌حجاب‌ها در فضای مجازی منتشر شده و میلیون‌ها بار، بازنشر داده شده‌اند، اما مشخص نیست آیا این فیلم‌ها، «واقعی» هستند؟ آیا مربوط به «پلیس امنیت اخلاقی» هستند؟ اگر مأمور نیروی انتظامی، مرتکب تخلف شده، آیا با او «برخورد» شده است؟ در طول ماه‌های گذشته، نیروی انتظامی هیچ‌گونه توضیحی دربارهٔ این فیلم‌ها ارائه نکرد و مهر سکوت بر لبان خویش دوخت. آیا امروز، هزینهٔ «سکوت دیروز» را نمی‌پردازیم؟ اگر روشنگری صورت می‌گرفت و حقایق آشکار می‌شدند، شبهه‌ها و بدبینی‌ها و سوءفهم‌ها، «انباشته» نمی‌شدند و حالت انفجاری به خود

نمی‌گرفتند. می‌دانید که امروز نظام جمهوری اسلامی، بهای گزافی «فقر روایتی» شما را می‌پردازد و «آن نگفتن‌ها» به «این شوریدن‌ها» انجامیده است؟

۴. پیش از این، مواجهه با بی‌حجابی در قالب «گشت ارشاد» صورت می‌گرفت، اما چندی است که «امنیت اخلاقی»، جایگزین آن شده است، درحالی‌که مردم نمی‌دانند آیا این تغییر نام، فقط «تغییر نام» است، یا آن‌که «چرخش روشی» رخ داده است و این دو در محتوا و مضمون با یکدیگر متفاوت هستند. در طول سال‌ها و ماه‌های گذشته، کسی به میدان رسانه و روایت نیامده و این منطق نو را برای مردم توضیح نداده است.

۵. همچنین مشخص نیست که پلیس امنیت اخلاقی، با چه سطحی از بی‌حجابی برخورد می‌کند؟ روشن است که به «تمامیت قانون»، جامه عمل نمی‌پوشاند و «حجاب شرعی کامل» را مبنا نمی‌انگارد، اما مشخص نیست که چه اندازه از این معیار، فاصله گرفته و با چگونه پوششی، برخورد می‌کند؟

۶. افزون بر این، «مراحل» و «مراتب» مواجهه با بی‌حجاب‌ها نیز مشخص نیست. این روند از کجا آغاز می‌شود و مراحل بعدی چه هستند و در نهایت به چه نقطه‌ای خواهد رسید؟ یک «سازوکار ناگفته» و «فرآیند پنهانی» در جریان است که به دلیل همین «مبهم» و «نامشخص» بودن، تولید اشکال و شک می‌کند و رسانه‌های دشمن نیز می‌توانند به آسانی، هر نسبتی را به آن بدهند.

۷. درباره مرگ مهسا امینی نیز، توضیح‌هایی که ارائه شد، هم «دیر هنگام» و پس از رسیدن فتنه به نقطه جوش بود، و هم «ناقص» و «جزئی». از این رو، توانست آبی بر آتش هوچی‌گری و دروغ و فریب بریزد...

این همه، حاکی از چه هستند جز «فقر روایت»، آن هم در معرکه جنگ روایت‌ها؟!



یادداشت هشتم

آینده‌اغتشاش در
آینه جنگ روایت‌ها

۱. فتنهٔ اخیر، یکی از مصداق‌های برجستهٔ «جنگ روایت‌ها» است و در درون خود، درس‌ها و عبرت‌های فراوانی در این باره دارد. در بازی روایتی، «مسائل غیرمرتبط» و «اجزای ناهمگون» به هم ربط داده می‌شوند و «شبکهٔ پیچیده»‌ای از معادلات و مناسبات در میان متغیرها طرّاحی می‌شود؛ به طوری که مخاطب از دستیابی به «شناخت اطمینان‌بخش»، بازمی‌ماند و نمی‌تواند خود و ذهن خود را از این «فضای غالب» بیرون بکشد و مستقل و فارغ از جؤ ایجادشده، اندیشه‌ورزی کند. در این حال، وظیفهٔ ما عبارت است از «واسازی روایت»، نه تسلیم شدن در برابر روایت. به بیان دیگر، اگر روایت نمی‌سازیم، نباید «روایت‌زده» شویم و در چهارچوب‌ها و قفس‌هایی تنفس کنیم که جریان معارض تولید کرده است. وظیفهٔ ما، شکستن همین روایت‌ها و در واقع، کج‌روایت‌هاست. باید «ساختار شکنی ذهنی» کنیم و «گزینه‌های شناختی جدید»ی در اختیار افکار عمومی قرار بدهیم. ذهنیت جمعی، همواره گرسنه است و محتاج تحلیل و تفسیر و روایت. باید برای او در مقابل هر واقعیت، روایتی را ساخت و آن را توزیع کرد تا شاید در برابر روایت‌های معارض، تاب بیاورد و مردم را متقاعد سازد.

۲. به محض تحقّق واقعیت، روایت‌هایی بر آن بار می‌شوند و به این ترتیب، جنگ روایت‌ها آغاز می‌گردد و بر اساس مضمون روایت‌ها، جبهه‌بندی صورت می‌گیرد. در این ماجرا، ما «روایت نخست» را از آن خود نکرديم و در انتظار نشستیم تا پس از شکل‌گیری روایت اول، «مواجههٔ واکنشی» با آن داشته باشیم. در این مواقع، کار زیادی از رویارویی واکنشی ساخته نیست و خواه‌ناخواه، فرصت‌ها و مزیت‌هایی که در «مرحلهٔ پیش‌روایت» در اختیار ماست، از دست می‌روند یا ضعیف و رقیق می‌شوند. بنابراین مسأله عبارت از سرعت عمل در ساخته‌وپرداخته‌کردن «روایت اول». چنین روایتی، محتمل است که «غالب» نیز

شود. روشن است که ذهن‌های خالی و آغشته‌نشده به کج‌روایت‌ها را بهتر و آسان‌تر می‌شود جذب کرد و همراه و همدل نگاه داشت، تا ذهن‌هایی که روایتی در بسترشان نشسته است و با آن انس گرفته‌اند.

۳. بازی روایتیِ جبهه‌ی دشمن، محدود به این مورد نخواهد بود، بلکه ما با «مجموعه»‌ای از کنش‌های روایتی و ضدروایتی روبرو خواهیم بود که یکی پس از دیگری از راه می‌رسند و می‌خواهند اعصاب عمومی را بفرسایند و امید اجتماعی را بزدانید. این یک «حَظ مَمْتَد» است که متوقف نخواهد شد؛ چراکه دشمن زین‌پس، هیچ اقدامی را بدون «پیوست روایتی» به انجام نخواهد رساند و به خوبی دریافته که می‌تواند با ذهن جمعی، بازی کند. در این صورت، ما باید همواره نگران از دست رفتن «شناخت‌های پیشین» باشیم؛ «ساختار شکنی ذهنی»، به هیچ باوری رحم نمی‌کند و هدفی جز «بی‌ثبات‌سازی شناختی» ندارد. ذهن جمعی، دستخوش طوفان‌ها و تلاطم‌های متعدّد خواهد شد و بازی دشمن، به زمین برداشت‌ها و تفسیرها و درک‌ها تغییر یافته است. از این رو، نباید سرگرم «واقعیت» و اصلاح آن شد و تصوّر کرد که ساماندهی به واقعیت، شرط لازم و کافی است. واقعیت، هرچه که باشد، چه بسامان و چه نابسامان، این «روایت» است که تعیین‌کننده است و نتیجه‌ی نبرد را مشخص می‌کند. «قدرت روایت» بر «قدرت واقعیت»، پیشی گرفته و روایت به علّت تأمّنه‌ی تحولات اجتماعی تبدیل شده است. با این حال، ما همچنان این وضع تاریخی جدید را جدّی نگرفته و برای آن چاره‌سازی نکرده‌ایم.

۴. زمانی بود که با مواجهه‌ی امنیتی یا حضور مردمی، قصه‌های تلخ، پایان می‌پذیرفت و فصل تازه آغاز می‌شد، اما اینک، قواعد بازی تغییر کرده است. باید به سراغ «ذهنیت‌ها» رفت و «شناخت‌ها» و «معرفت‌ها» را دگرگون ساخت. ما

هیچ گزینه دیگری در اختیار نداریم که بتواند در «بلندمدت» و به‌طور «ریشه‌ای»، کارساز و راهگشا باشد؛ نه فقط ما بلکه این تقدیر کنونی همه جوامع است. جهان کنونی، چنین خصوصیتی دارد و دشمن نیز بر اساس درکی که از این موقعیت تاریخی یافته است، کنش‌های خویش را صورت‌بندی می‌کند. در این ماجرا نیز تلاش دشمن، معطوف به تثبیت روایت نخست خویش است؛ می‌خواهد اثبات کند که داوری ابتدایی‌اش درست بود و هیچ‌یک از «توضیح‌های نظام جمهوری اسلامی»، معتبر و واقعی نیستند. گفته شد که این وضع انفعالی، برخاسته از تعلل ما در ساختن «روایت اول» است. حال که چنین شده، باید تمام توان خویش را صرف «گردآوری شواهد عینی» کنیم و «مراجع اجتماعی» را نیز به صحنه تأیید و همراهی فراخوانیم تا این کج‌روایت، شکسته شود. در این جنگ ترکیبی، ما نیز باید «ترکیبی» و «چندلایه» عمل کنیم و متناظر با حمله شناختی و تهاجم روایتی، یک «جبهه روایت‌گر» بیافرینیم که «در لحظه» و «متقن» بگویند و بنویسند و به این واسطه، زمام و عنان «ذهن جمعی» را در اختیار خویش بگیرند.



یادداشت نهم

**چهار نکته تحلیلی رهبر انقلاب
درباره اغتشاشات**

۱. اغتشاشات، «تحریک‌شده» و «بیرونی» است، نه «خودجوش» و «درونی»

«امروز دخالت دشمنان در اغتشاشات خیابانی، مورد تأیید همه است؛ یعنی این تحریکات، خودجوش و درونی نیست. البته ممکن است از یک زمینه‌هایی استفاده کرده باشند، لکن تحریکات تبلیغاتی و اثرگذاری فکری و ایجاد هیجان، تشویق، راه نشان‌دادن، کارهایی است که واضح است دارد انجام می‌گیرد. برنامه‌ریزی می‌کنند که اول مهر، ایران را مشغول به اغتشاش کنیم. هر کدام از آقایان در این زمینه نظری می‌دهند، باید به این توجه داشته باشند.» (در دیدار اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۲۰/۷/۱۴۰۱).

۲. اغتشاشات، حاصل «انفعال دشمن در برابر حرکت‌های دینی مردم» است، نه

«دین‌گریزی مردم»

کاری که حالا دشمن دارد در این زمینه انجام می‌دهد، یک کار انفعالی و واکنشی و عکس‌العملی است؛ ملت ایران در فاصله کوتاه، چند حرکت بزرگ انجام داده، که این حرکت‌های بزرگ، نقطه مقابل سیاست‌های استکبار جهانی است. برای اینکه بتوانند خلأهایی را که برای آنها به وجود آمده پر کنند، این کارها را برنامه‌ریزی کردند. آن چند حرکتی که گفتیم ملت ایران انجام دادند، اولی‌اش، آن حرکت عظیم مردم به خصوص جوان‌ها بود در قضیه کرونا؛ دفن جنازه‌ها، تولید واکسن، تولید ماسک، تأمین انواع و اقسام نیازها، و بعد کمک مؤمنانه به مردمی که نیازمند شده بودند. پدیده بی‌نظیر سرود حماسی سلام فرمانده هم بود که از مرزها فراتر رفت. آخری‌اش اربعین بود. اینها دو چیز را نشان داد: یکی اینکه ملت ایران، بانشاط و زنده و سرحال است، دوّم اینکه ملت ایران، متدیّن و به ارزش‌های دینی پایبند است.» (همان).

۳. اغتشاشات، «مسئله روزمه» است، نه «مسئله اساسی»

«توصیه به مدیران کشور این است که مراقب باشید حواستان با این چیزها پرت نشود، و از کارهای اصلی نمانید. یکی از این اهداف دشمن همین است که حواس مسئولین را مشغول کنند به این چیزهای روزمه.» (همان).

۴. اغتشاشات، هم «مواجهه فرهنگی» می‌خواهد و هم «مواجهه قضایی و امنیتی»

«حکم اینهایی که می‌آیند در خیابان، یک جور نیست؛ بعضی‌ها یا عامل دشمنند یا اگر عامل دشمن هم نیستند، هم جهت با دشمنند و با همان اهداف می‌آیند به خیابان؛ بعضی‌ها هم هیجان زده‌اند. این دسته دوم را با کار فرهنگی باید درست کرد. دسته اول را نه، مسئولین قضائی و امنیتی موظفند کارهای‌شان را انجام بدهند. اینکه حالا کسی بگوید که فضا را امنیتی نکنید، بله، ما هم موافقیم، تا آنجایی که ممکن است، فضای کشور نباید امنیتی بشود؛ اما کار فرهنگی در جای خودش، کار قضائی و امنیتی هم در جای خودش.» (همان).



یادداشت دهم

**خُرده برداشتهایی از
موضع رهبر انقلاب**

۱. اغتشاش، «ظاهری» و «باطنی» دارد. ظاهرش این هست که تعدادی «نوجوان و جوان» در میدان هستند و باطنش این است که «آمریکا»، این صحنه را در قالب «جنگ ترکیبی»، طراحی و کارگردانی کرده است. بسیاری از تحلیل‌ها در این مدت، فقط چشم به ظاهر داشتند و باطن را انکار می‌کردند؛ درحالی‌که باید «دست‌های پشت پرده» را دید و «بازی‌سازان نامرئی» را شناخت.

۲. این نوجوان‌ها و جوان‌ها، «بچه‌های خود ما» هستند و ما با اینها بحثی نداریم؛ چراکه دشمن نیستند و خصومت ندارند. نسل جوان، ضدانقلاب نیستند و سودای حکومت دیگر در سر ندارند. این نسل، همان نسل انقلاب است و خود را ذیل تاریخ انقلاب، تعریف می‌کند. البته روشن است که انقلابی‌گری، درجات و مراتب مختلف دارد.

۳. یکی از دلایل حضور این تعداد از نوجوانان‌ها و جوان‌ها در میدان، «هیجان» و «احساسات» است؛ آنها اسیر فضاسازی رسانه‌ای شدند و تصور کردند که حقی تضییع شده است. باید برای تخلیه شدن هیجان‌های انباشته که اقتضای این سن و دوره زندگی است، چاره‌ای اندیشید.

۴. دلیل دیگر، «بی‌دقتی در فهم مسائل» است؛ یعنی نتوانستند آنچه را که باید، «راست» را از «دروغ»، و «حقی» را از «باطل» بشناسند و به «فهم واقعیت» دست پیدا کنند. امکان شناخت حقیقت وجود دارد و حقیقت، گم‌گشته و دور از دسترس نیست. تنها باید تلاش کرد و نسبت به کشف حقیقت، اهتمام ورزید.

۵. در این میان، کسانی نیز بودند که از دشمن خط گرفتند و با «نیت» و «نقشه» و «فهم» وارد شدند و جنایت‌ها آفریدند. این «نیروهای سازمان‌دهی‌شده» را نیز نباید «نسل جوان» دانست. اینان «برآیند» و «نمایندة» نسل جوان نیستند و

نباید حال و وضع اینان را به همهٔ جوانان «تعمیم» داد و تصوّر کرد که نسل جوان، در برابر انقلاب قرار گرفته است.

۶. پادزهر «دروغ‌پردازی‌های عظیم» در شبکه‌های اجتماعی، «جهاد تبیین» است و این نیز به معنی راه‌اندازی جنبش «تولید محتوا»ی معطوف به حقیقت است. جهاد تبیین یعنی «آشکارسازی حقیقت» و این نیز با «گفتن» «نوشتن» تحقّق می‌یابد، نه رویکردهای شعاری و مناسکی و تشریفاتی. باید ذهن و با تولید و بازتولید «حقیقت»، روشن کرد.

۷. باید تولید محتوای معطوف به حقیقت، «پیش‌دستانه» باشد، نه این‌که پس از «تخریب‌گری ذهنی دشمن» آغاز شود و بخواهد ساختارشکنی ذهنی را «جبران» و «علاج» کند. نباید جامعه را در «خلاء شناختی» نگاه داشت تا در اثر تولید محتوای جبههٔ دشمن، ذهن‌ها و فکرها «صورت‌بندی» شوند و آن‌گاه، ما ناچار باشیم که بافته‌ها و ساخته‌ها را «واسازی» کنیم و حقیقت را بنمایانیم. باید «ابتکار عمل» را به دست بگیریم و «روایتِ اوّل» را از آنِ خویش کنیم. هرگونه تأخیر و انفعال در مقام روایت‌پردازی، هزینه‌های گزاف بر ما تحمیل خواهد کرد.

۸. بخشی از نوجوان‌ها و جوان‌ها را که با دشمن، هم‌صدایی می‌کنند، باید «تفهیم» و «ارشاد» کرد؛ زیرا گرفتار «غفلت» و «نفهمیدن» شده‌اند و مخالف‌شان «عامدانه» نیست. باید «زنجیرهٔ توأسی به حقّ و بصیرت» را قوّت بخشید و در پی گفتگوی اجتماعی و روشن‌گری میدانی بود.

۹. هدف دشمن از این طرح، «همراه‌سازی مردم» با خود بود؛ یعنی تلاش کرد خواسته‌های خودش از «زبان مردم» گفته شود و مردم چیزی را «تکرار» کنند که او می‌خواهد. این‌که جامعه، با حاکمیت خودش «بیگانه» شود و «صدای دشمن» را تکرار و طنین‌انداز کند، چیزی جز «فروپاشی از درون» نیست.

● بازی روایت‌زدگان در زمین سایه‌ها ● فهم جامعه‌شناسانه از اغتشاشات معطوف به حجاب اختیاری

۱۰. باید پیامی که در اثر خواسته‌ها و شعارها و رفتارهای نوجوانان و جوانان ما به دشمن فرستاده می‌شود، «پیام مقاومت» باشد، نه «پیام ضعف». «شکستن» و «عقب‌نشستن» و «وادادن» ما، دشمن را جسور و فعال می‌کند و به دشمنی بیشتر برمی‌انگیزاند.



یادداشت یازدهم
حمله به رهبر انقلاب

۱- یکی از تلخ‌ترین واقعیت‌ها در جریان اغتشاش، حملات "انحصاری و متمرکز"، "وقیح و رکیک"، "اعتبارزدا و مشروعیت‌سوز" به شخص رهبر معظم انقلاب هست. در هیچ‌یک از جریان‌های قبلی، این اندازه حساسیت منفی نسبت به ایشان وجود نداشت. آسوده‌خاطر و بی‌واهمه، لجن‌پراکنی می‌کنند. چرا؟! چون این "تصوّر" در ذهن‌شان شکل گرفته که نظام در "موقعیت فرودست" قرار گرفته و "متزلزل" شده است. "تصوّر" کردند که کار نظام، تمام هست و در حال انقلاب‌کردن هستند! این امر، هم قدرت القای دشمن را می‌رساند و هم ساده‌لوحی این اشخاص را. و البته هر دو، امور برخاسته از قلمرو "روایت" هستند. روایت، نیاز به "دلیل" ندارد؛ همین قدر که "گفته" و "تکرار" شود کافی است، و آن اتفاق مورد نظر در "ذهن مخاطب" رخ خواهد داد. فقط "نسبت" بدهید و "اصرار" بورزید. چندی نمی‌گذرد که همین نسبت‌ها(ی دروغین)، جای "حقیقت" خواهند نشست و موج‌ساز خواهند شد. چون خیال می‌کنند که نظام با فروپاشی، فاصله زیادی ندارد، خباثت‌های درونی‌شان را آشکار می‌کنند؛ وگرنه این "کاسب‌کاران" بی‌وطن بی‌هویت"، اهل "هزینه‌دادن" نیستند. باید گفت احمق‌های بی‌ریشه! این نظام، "ریشه" دارد. انقلاب از عمق یک تاریخ قدسی برخاسته و حاکی از یک هویت اصیل و دینی است.

۲- برخی در حال پیمودن این گام‌ها هستند:

الف. ارجاع سرچشمه و ریشه مشکلات به "رهبری" (به تعبیر خودشان، هسته سخت و ثابت و متمرکز نظام) که منطق حکمرانی و سیاست‌هایش، تولید بحران اجتماعی کرده است.

ب. ادّعی "چانه‌زنی" با ایشان برای عقب‌نشینی و واقعیت‌پذیری و اصلاح و خارج‌سازی ایشان از اطلاعات دست‌چین و گزینشی.

ج. اسطوره‌سازی از خویش به‌عنوان منجی و گشاینده و طرفدار مردم در عین حضور در حاکمیت برای فرار از پاسخگویی و فرافکنی.

د. طرد "نیروهای انقلابی اصیل" به‌عنوان تندروهایی که وضع را تشدید و حاد می‌کنند و حتی با رهبری نیز زاویه دارند و منحصرکردن معادله قدرت به: خودشان (به‌عنوان نیروی حاکمیتی و در عین حال، میانجی و مردم‌گرا و انعطاف‌پذیر) و مردم مورد ادّعای‌شان (که همگی معترض منطبق حکمرانی نظام هستند، اما واقعیت ندارند و روایت هستند) و رهبری (به‌عنوان کانون قدرت متمرکز در اندیشه اینان).

اما آیا مشکل، "سیاست‌های کلی نظام" هست؟! و تا حال، "نوع حکمرانی"، غلط بوده است؟! و همه چیز، معطل "اجازه رهبری" بوده است؟! و حالا در اثر "فشار اغتشاشات"، نظام حاضر به اصلاح شده است؟! و حجاب اختیاری، "مطالبه به حق" هست که به خاطرش باید نوع حکمرانی تغییر کند؟! و اغتشاشات بر "مردم" تکیه دارد و گویای اراده مردم هست؟!

۳- چنین نیست، مؤمن باید "نظر خدا" را بگوید. آیا خدا راضی است به کشف حجاب و برهنگی و تبرّج؟ روشن است که خیر. اینجا سخن از "سلیقه" نیست. حجاب، "قانون خدا" است، نه فقط "قانون جمهوری اسلامی". البته هم خلاف شرع است و هم ناهنجاری، هنجار یعنی ارزش عمومی شده. حجاب در میان اکثریت زنان ایرانی، یک هنجار است و از این جهت باید گفت کشف حجاب، ضدّهنجار است. و ما نگران تحمیل شدن موج "اباحی‌گری عملی" در جامعه هستیم. دو عامل در میان هست: "شبهه" و "شهوت". اولی، نظریست و دومی، عملی. "تبرّج" از سنخ شهوت است؛ طغیان "میل" است؛ تمّای "نفس" است. به قول علامه جعفری، حاصل "می‌خواهم" هست. در اینجا چند اتفاق همزمان رخ

می‌دهد: تثبیت‌شدن و هنجارشدنِ نسبیِ کشفِ حجاب، گسترشِ کمیِ کشفِ حجاب (البته با شیب خیلی ملایم)، و فراتر رفتن از کشفِ حجاب و عریانیِ سایر قسمت‌های بدن. سلسله‌ای از برنامه‌های ضدفرهنگی طراحی شده‌اند: صلح‌کل بودن و دافعه‌نداشتن، تساهل و تسامح نسبت به اباحی‌گری، بی‌غیرتی نسبت به ولنگاری، تعطیلی فریضهٔ نهی از منکر، فراموشی حجاب به‌عنوان نماد هویتی، بازگشت انگارهٔ اسلامِ رحمانی، تن‌دادن به کثرت‌گرایی اجتماعی، اندولسی‌شدن جامعه، جرأت‌یافتن هرچه بیشتر بی‌حجاب‌ها، سست و رقیق شدن خطوط ورزشی و هنجاری جامعه و....

۴- حجاب باید "قانونی" هم باشد، آن هم برای کسانی که "لجاجت" دارند، وگرنه "اکثریت مردم" با تربیت و مدارا و اخلاق و فرهنگ‌سازی، همراه می‌شوند. روش‌ها، اغلب مشکلاتی دارند و در عمل، اصلاح می‌شوند. در اینجا نیز همین‌طور. اصلاح، لازم است، اما اصلاح به معنی "قانون‌زدایی از حجاب" و "رواج حجابِ اختیاری" و "ولنگاری" نیست. آنان که فرهنگ عمومی ایرانیان را می‌شناسند، می‌دانند که اتّفاقات خیابانی اخیر، هیچ نسبتی با متانت و نجابت و صبوری و خویش‌داری ایرانیان ندارند. "اقلّیت قانون‌شکن"، نمایندهٔ مردم ایران نیستند. میخواهند با فشارِ روایتِ دروغ" و "زورِ خشونتِ عریان"، خودشان را به جامعهٔ ایران "تحمیل" کنند. آری، "آداب دیکتاتوری" را به خوبی فراگرفته‌اند.



یادداشت دوازدهم

تمایز میان «ضعف حجاب» و «کشف حجاب»

حاشیه‌ای بر موضع‌گیری اخیر رهبر انقلاب

۱. حجاب یک «ضرورت شرعی» است؛ هیچ تردیدی در «وجوب حجاب» وجود ندارد و هیچ جای خدشه و شبهه ندارد. یک «واجب شرعی» است که باید «رعایت» بشود. (در دیدار بانوان، ۱۴۰۱/۱۰/۱۴). تأکید ایشان بر این‌که حجاب، یک «امر شرعی» است به این سبب است که کسانی گمان می‌کنند که حجاب، فقط «جنبه قانونی» دارند و چون می‌توان قانون را «تغییر» داد، می‌توان از حجاب نیز عبور کرد. آنچه که قانون است، ساخته خود انسان‌هاست و اگر نظر جمعی انسان‌ها تغییر کند، قانون نیز باید دگرگون شود. از این رو، بقا و تداوم «امر قانونی»، وابسته به اراده خود «جامعه» است و «حاکمیت» نیز حق ندارد بر قانون، پافشاری کند. این در حالی است که حجاب، پیش از آن‌که «قانون» و برآمده از «نظام سیاسی» باشد، «حکم دینی» و مبتنی بر «اراده تشریحی الهی» است و تبدیل شدنش به قانون نیز برخاسته از حکم دین است. حجاب، «حکم خدا» است و نه «حکم نظام جمهوری اسلامی». خدای متعال، حجاب را برای زن خواسته است و چون حجاب، امر عمومی و معطوف به زندگی اجتماعی است، باید حاکمیت دینی آن را به قانون تبدیل کند. از طرف دیگر، هرگز چنین نیست که این حکم، شبهه‌دار و مخدوش باشد و بتوان در اعتبار و انتساب آن به اسلام، تردید کرد، بلکه حجاب، یک امر «قطعی» و «حتمی» است؛ آن هم در مرتبه «وجوب».

۲. نباید کسانی که حجاب را «به‌طور کامل» رعایت نمی‌کنند به «بی‌دینی» و «ضدانقلابی» متهم کرد. در یکی از سفرهای استانی در جمع علما گفتم چرا بعضی از شما خانمی را که حجابش «ضعیف» است - مثلاً «یک مقداری موهایش بیرون است» - متهم می‌کنی؛ درحالی‌که بنده وقتی وارد این شهر شدم، یک سوم جمعیتی که استقبال آمد از این جور خانم‌ها بودند و اشک می‌ریختند. یا فرض کنید که در فلان مراسم دینی یا فلان مراسم انقلابی شرکت میکنند؛

اینها دخترهای خودمان اند. در مراسم ماه رمضان که عکس‌هایش را برای من می‌آورند، اشک می‌ریزند؛ من حسرت می‌خورم به آن جور اشک‌ریختن. ضعف حجاب، «درست نیست»، اما این موجب نمی‌شود که ما او را «خارج از حوزه دین و انقلاب» بدانیم. همه ما «نقص»‌هایی داریم که باید نقص‌ها را «برطرف» کنیم و هرچه می‌توانیم برطرف کنیم بهتر است. (همان). با وجود قطعیتی که درباره حکم حجاب وجود دارد، نباید کسانی را که «حجاب کامل» ندارند، «بی‌دین» یا «ضد انقلاب» دانست. رعایت نکردن حجاب کامل، نه به معنی «عبور از دین» است و نه به معنی «ستیزه‌جویی با انقلاب». این نقص، «نقص» است و «برخلاف شرع»، اما مشاهده می‌کنیم که همین عده از زنان، هم در «مراسم دینی» شرکت می‌کنند و هم در «مراسم انقلابی»؛ درحالی‌که اگر با «دین» و «انقلاب»، تضاد و مخالفت داشتند، نباید چنین می‌کردند. در واقع، دین‌داری آنان، گرفتار «نقص» و «ضعف» است و این به معنی «دین‌گریزی» و «انقلاب‌ستیزی» نیست. در عین حال که باید از متهم ساختن زنانی که مبتلا به «ضعف حجاب» هستند به «ضدیت با دین و انقلاب» پرهیز کرد، اما نباید نسبت به این نقص، «بی‌تفاوت» و «خاموش» بود. سخن درباره «خودداری از اتهام ناروا» است نه «تعطیل کردن امر به معروف و نهی از منکر مردمی و دولتی». همچنان که خود ما نیز گرفتار مجموعه‌ای از ضعف‌های اخلاقی هستیم، اینان نیز از لحاظ حجاب، دچار ضعف هستند. البته میان «ضعف فردی» و «ضعف اجتماعی»، تفاوت وجود دارد و نمی‌توان ضعف اجتماعی را به حال خویش رها کرد و به اراده خود فرد، وابسته دانست، بلکه اگر فرد، با هیچ توضیح و استدلالی حاضر نشد که ضعف اجتماعی خویش را برطرف کند، باید «قانون» به میدان بیاید. اما حتی مواجهه قانونی نیز به معنی «خارج شدن فرد از حوزه دین و انقلاب» نیست. اینان، «غیرخودی» و

«معارض» و «دشمن» نیستند، اما این بخش از رفتار اجتماعی‌شان هم برخلاف «حکم قطعی شرع» است و هم برخلاف «قانون».

۳. در این قضایای اخیر، خیلی علیه حجاب کار شد و امیدشان این بود که همین‌هایی که «حجاب نیمه‌کاره» دارند، به‌کلی «کشف حجاب» کنند؛ اما چنین نکردند. یعنی زدند تو دهن آن تبلیغ‌کننده و فراخوان فرستنده (همان). در اینجا میان «حجاب نیمه‌کاره» و «کشف حجاب»، تمایز برقرار شده است؛ به‌صورتی که «کشف حجاب» به‌عنوانی حرکتی در امتدادِ خواست دشمن قلمداد شده است. از این‌رو، زنان دارای «حجاب نیمه‌کاره» از این جهت که به فراخوان دشمن، پاسخ مثبت ندادند و از این سطح، فروتر رفتند و «کشف حجاب» نکردند، ستوده شده‌اند. پس سخن ایشان در این سخنرانی معطوف به آن دسته از زنانی است که «حجاب نیمه‌کاره / ناکامل / ضعیف» دارند، نه آنان که به‌کلی «کشف حجاب» کرده‌اند.

در اسلام، زن باید حجاب داشته باشد، ولی لازم نیست که چادر باشد؛ بلکه زن می‌تواند هر لباسی را که حجابش را به وجود آورد اختیار کند. ... اسلام نمی‌خواهد که زن به عنوان یک شیء و یک عروسک در دست ما باشد. اسلام می‌خواهد شخصیت زن را حفظ کند و از او انسانی جدی و کارآمد بسازد. ما هرگز اجازه نمی‌دهیم تا زنان، فقط شیئی برای مردان و آلت هوسرانی باشند. ... احترام و آزادی‌ای که اسلام به زن داده است، هیچ قانونی و مکتبی نداده است.

(صحیفهٔ امام، جلد ۵، صفحه ۲۹۴، ۷ دی ۱۳۵۷)



گرا
@geraa_ir



معاونت سیاست‌ورزی
دانشگاه خوارزمی
پیشروان
سازمان